

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: زنده یاد قیوم رهبر
باز تکثیر: کمیته فرهنگی (ساما)
۱۰ اکتوبر ۲۰۱۷

از سراب تا سراب از مسکو تا واشنگتن

حاشیه ای بر " حل سیاسی... " - ۳



زنده یاد قیوم رهبر

قسمت سوم - بدائل مطروحه " حل سیاسی ":

بعد از کودتای ثور، به خصوص بعد از تهاجم نظامی روس به افغانستان، کشور ما یک باره در گرداب تضاد های بین المللی افتید. موقعیت ویژه کنونی افغانستان طور یست که همه کشور های دنیا سالی یک بار در چارچوب ملل متحد در باره سرنوشت افغانستان و آینده آن اظهار نظر می کنند و کشور های بسیاری نیز سیاست های بین المللی و منطقه ئی و یا مشخص خود را در ارتباط با مسأله افغانستان عیار می سازند.

روسیه به عنوان کشوری اشغالگر و هم به عنوان یک قدرت عظمت طلب و توسعه جوی امپریالیستی در مورد افغانستان دارای سیاست های معینی است، چنانچه حریف امپریالیستی اش امریکا نیز در ارتباط با مسأله افغانستان بر مجموع سیاست های جهانی و منطقه ئی خود تجدید نظر نموده و افغانستان جایگاه مهمی در سیاست خارجی آن کشور بازی می کند. کشور های متعدد دیگری نیز هستند که مسأله افغانستان برای شان یا به علت مسائل و منافع اقتصادی و یا بنا بر سیاست های جئوپولتیکی و امنیتی ارزش به خصوص دارد.

به هر حال، بحث روی سیاست های تمام کشور های جهان و یا اقلماً مهم ترین آن ها در رابطه با افغانستان در این مقال امکان پذیر نیست. ما در این قسمت به بررسی بدائل روسی، امریکائی و بدائل جنبش مقاومت (که از این یا آن طریق تحت تأثیر سیاست های کشور های ذینفع قرار دارند) برخورد می کنیم و طرح همه جانبه این مسأله را به مقالات دیگر و اوقات دیگر موکول می نماییم :

الف : بدائل روسی:

روسیه از قرن سیزده به این طرف (به استثناء دوره ای کوتاه در قرن جاری) همواره کشوری توسعه جو و عظمت طلب بوده است. توسعه جوئی روس از طرف شمال به سواحل بحر شمال می رسد و در جنوب نیز اشتهای رسیدن به بحر هند دارد. در شرق سرزمین های وسیعی از چین و ژاپن را به خود الحاق کرده و در غرب تا نزدیکی دریای راین خود را رسانیده است. علاوه دست اندازی های این قدرت توسعه جو از قلب افریقای سیاه تا دماغه های شمال آن امتداد دارد، در امریکای لاتین از کوبا در شمال تا ارجنتاین در جنوب به توطئه گری مشغول است، و در آسیا از ویتنام و لائوس و کامبوج در جنوب شرق تا منگولیا در شرق و از افغانستان به امتداد هند و خلیج فارس تا مدیترانه به مین گذاری سیاسی مشغول است.

این قدرت توسعه جو و جنگ افروز در افغانستان برای یک بازی نافرجام سیاسی و یا مانور نظامی نیامده است. به طور واضح و روشن روس امپریالیستی به قصد اشغال دائمی افغانستان و تبدیل آن به مستعمره کامل خود به کشور ما تجاوز نموده است. هر نیروی سیاسی که این محاسبه واضح و روشن را در برخورد های سیاسی خود مدنظر نگیرد، به این یا آن صورت در خدمت اهداف روس قرار می گیرد. ولی هدف روشن البته شیوه های عملی کردن یگانه ندارد. به خصوص از مقاومت دلاورانه و جانبازانه مردم ما و عکس العمل ناشی از آن در سطح بین المللی و صف بندی های بین المللی مخالف توسعه جوئی روسی در افغانستان؛ راه های حل و بدائل متعددی را پیش پای روسیه قرار داده است که همگی در خدمت این هدف یگانه امپریالیسم روس است.

۱- ترکستانی کردن مسأله افغانستان:

یکصد و بیست سال قبل در دهه های ۶۰ و ۷۰ قرن گذشته [نزد هم] ترکستان زمین (بعداً به نام جمهوریت های تاجکستان، ازبکستان و قرغزستان) مورد حمله و تجاوز روسی قرار گرفت. در اوائل این اشغال موقت وانمود می گردید و آمدن " قطعات محدود " عساکر روسی فقط برای دفاع از این سرزمین ها در مقابل سیاست های پیشروی (Forward Policy) انگلیس عنوان گردید، ولی داخل شدن این "قطعات محدود" روسی به ترکستان و علی رغم مبارزات دامنه دار مردم برای آزادی و علی رغم وعده های دروغین بیرون رفتن از آن سرزمین ها توسط رژیم تزاری، به الحاق کامل این سرزمین ها به روسیه، منتهی گردید.

اکنون نیز سیاست الحاق (Annexion) کامل افغانستان را به نام ترکستانی کردن (Turkistanize) مسأله افغانستان یاد می کنند، یعنی یکی از طرح ها و بدائل حل مسأله افغانستان که از طرف روس دنبال می شود، الحاق کامل سرزمین ماست. این طرح در اولین ماه های کودتای منحوس ثور نخست توسط ببرک مزدور (که در آن وقت معاون حزب و معاون شورای انقلابی بود) در شورای انقلابی؟! زیر نام داخل شدن فوری افغانستان در پکت وارسا و کومیکون عنوان گردید، ولی بنابر اختلافات میان "خلق" و "پرچم" و سلسله عوامل منطقه و بین المللی، این پیشنهاد در آن وقت رد گردید. ولی ببرک و شرکای سوار بر تانک های روسی در دسمبر ۱۹۷۹ رؤیای دیرین پطر کبیر را در توسعه جوئی

به طرف جنوب یاری کردند تا در تاریخ مبارزات ضد استعماری ما به حق لقب تزارمل و شاه شجاع روسی را کمائی کند.

روس ها در دو حالت با طرح ترکستانی کردن سر و کار خواهند داشت: حالت اول شکست کامل نیرو های مقاومت و تفاهم در سطح بین المللی با نیرو های رقیب امپریالیسم روس برای الحاق افغانستان به مثابه موضوع مبادله است. این حالت برای امپریالیسم روس ایده آل است، ولی بنابر اوضاع واقعی داخل افغانستان و واقعیت های بین المللی، امکان تحقق آن ناچیز و حتی ناممکن است.

حالت دوم شکست فاحش سیاسی - نظامی روس در افغانستان (و یا احياناً شکست فاحش امپریالیسم روس در دیگر نقاط جهان) فروپاشی رژیم مزدور و تمام مؤسسات نمایی آن ها است که به عنوان عکس العمل ماجراجویانه یک ابرقدرت خود را در الحاق واقعی (**de facto**) و یا رسمی (**de jure**) افغانستان نمایش دهد تا با این ماجراجویی شکست برنامه های قبلی خود را ببوشاند. چنانچه روس اشغالگر با ماجراجویی نظامی دسمبر ۱۹۷۹ شکست سیاسی خود را مبنی بر دفاع از رژیم کودتا پرده پوشی نمود، این بعید به نظر نمی رسد که در لحظه مناسبی شکست سیاسی - نظامی ارتش اشغالگر خود را با ماجراجویی الحاق یا ترکستانی کردن افغانستان پرده پوشی نماید. هم اکنون جا به جا کردن مهره های دولتی، زدن مؤسسات افغانی (از پولیس مخفی تا ارتش، از حزب تا مؤسسات دولتی) به طور عینی در همین جهت سیر می کند که در تحلیل نهائی خود، برای امپریالیسم روس راه دیگری باقی نمی ماند. یا باید فروپاشی کامل تمام مؤسسات دست نشانده خود را مشاهده کرده و به آن تن دردهد که با منطق استعماری روس سازگاری ندارد، و یا این که قدمی فراتر گذاشته مقدرات کشور ما را حتی در ظاهر امر - نیز خود به دوش بگیرد که این خود همان ترکستانی کردن و الحاق است. ترکستانی کردن ممکنست اشکال و یا حتی مراحل مختلفی داشته باشد. شاید داخل کردن رسمی افغانستان در چارچوب کومیکون، داخل کردن افغانستان به پکت وارسا، انتگراسیون اقتصادی - سیاسی مناطق معینی از افغانستان با جمهوریت های آسیائی تحت اشغال روسیه و بالاخره الحاق عملی (**de facto**) و یا حتی رسمی (**de jure**) آن در قدم های بعدی، عناصر و اجزائی از این طرح باشد که به طور مستمر و مرحله به مرحله مورد اجراء قرار گیرد.

۲- منگولی کردن افغانستان (Mongolization):

مقصود از منگولی کردن افغانستان آن حالت سیاسی - قانونی بین المللی است که در آن یک حکومت کاملاً دست نشانده بدون کوچک ترین حق ابتکار و آزادی عمل فقط در ظاهر از موقعیت یک دولت مستقل برخوردار باشد. منگولیای کنونی که بعد از آزادی از چنگال امپریالیسم ژاپن بالاخره با تغییرات کلی در سطح بین المللی در دست روسیه افتید، امروز از تمام حقوق و آزادی های خود چه در داخل کشور و چه در سطح بین المللی محروم است، نماینده چنین دولتی در ترمینولوژی بین المللی است. چه مزدوران بر سر اقتدار منگولی فقط با ساز روسی می رقصند و از خود هیچ گونه اراده و آزادی ندارند. زندگی مردم در تمام ساحات وابسته به روس است و پاشنه آهنین روس آن چنان برگردۀ خلق منگولی فشار می آورد که بدترین نوع استعمار را در اواخر قرن بیستم نشان می دهد.

این یکی دیگر از طرح های عملی سیاست صلح خواهی روس است تا افغانستان را نیز به منگولیای دیگر مبدل نماید که در آن افراد مزدوری مانند تره کی، ببرک، نجیب و... در صف طویلی از مزدوران بی مقدار بیایند و بروند، ولی آنچه جاودانگی دارد، تسلط بدون چون و چرای روس است.

برای روس ها در صورتی که حالت اولی (الحاق) میسر نباشد، منگولیائی کردن با صرفه ترین راه حلی است که در پی تحقق آن هستند. پیش شرط ها و الزامات این راه حل علاوه بر شکست مقاومت مردم ما، همانا راضی ساختن جامعه بین المللی - به خصوص کشور های هم مرز افغانستان - به پذیرش واقعی و یا رسمی این واقعیت است. اکنون روس امپریالیستی در تحرکات بین المللی خود برای صلح عمدتاً روی این طرح کار می کند. چون این طرح برای استعمار روس هم از لحاظ نظامی و هم از نگاه سیاسی و تبلیغاتی با صرفه است. دور کردن "خلفی" ها از قدرت سیاسی در سال ۱۹۷۹ و دور کردن ببرک از رهبری حزب به عنوان عنصری بدنام و غیرقابل پذیرش برای جامعه بین المللی - و آوردن فردی کاملاً وابسته، بی کفایت و بی ابتکار که فقط با مدح و ثنای روس زندگی نکبت بار خود را به پیش می برد، بیشتر با تحقق این پلان می تواند هماهنگی داشته باشد.

۳. المانی کردن افغانستان :

شایعه رفتن روس در ورای مرز های هندوکش هر چند گهگاهی یکبار اوج می گیرد و دو باره خاموش می شود. البته این شایعه ها اکثراً توسط خود روس و برای برطرف ساختن پوتانسیل مبارزاتی مردم جنوب هندوکش افغانستان و ایجاد تفرقه و نفاق در میان ملیت ها و اقوام ملت ماست. ولی علاوه بر این حرکت مانوری که در هیچ لحظه ای نباید از آن غافل شویم، روس برای تجزیه افغانستان و بلعیدن قطعه قطعه آن (Piece Meal Policy) برنامه هائی روی دست دارد.

تجاوز روس به افغانستان چه قبل از سال ۱۹۷۸ - که به اشکال اقتصادی، سیاسی و فرهنگی عملی می گشت - و چه بعد از آن - که تا سرحد اشغال نظامی کشور ما گسترش یافت - دارای دو هدف به هم پیوسته است: یکی اقتصادی و دیگری جنوپولتیکی (سیاسی - نظامی). شمال افغانستان عمدتاً محل بهره کشی اقتصادی روس است: گاز طبیعی، زغال سنگ، مس، یورانیم، پنبه، میوه جات همگی عمدتاً در شمال متمرکز اند و روس ها همیشه خواب انتگراسیون ترکستان افغانستان را با ترکستان روسی می بینند.

در حالی که در جنوب هندوکش چه ولایات جنوب شرقی (یکتیا، ننگرهار، لغمان، کنر ها) و چه ولایات جنوب غربی (قندهار، هرات، فراه، نیمروز) عمدتاً از لحاظ جنوپولتیکی برای روس ارزش دارد. هم مرز بودن این مناطق با پاکستان و ایران، نزدیک بودن این مناطق به بحر هند، نزدیکی آن ها به خلیج فارس؛ همگی امتیازات غیرقابل انصرافی است که در ستراتیژی کره ارض روس، افغانستان را به عنوان مهره ای مهم جا داده است.

این دو جانب مصالح روسی در افغانستان با وجود این که عمیقاً با هم ارتباط دارند، ولی هرکدام به طور نسبی می تواند مستقلاً در سیاست های روس جا باز کند. بدین صورت بعضاً این طور شایع می شود که روس ها می خواهند به شمال هندوکش عقب نشینی نموده و در جنوب هندوکش یک دولت کوچک (State Mini) بی طرف؟ را به وجود آورند که به عنوان دولت حائل (Buffer State) میان روسیه و رقبای آن در مناطق جنوب آسیا حائل گردد. الحاق منطقه واخان در سال هال ۸۰ - ۸۱ در واقع پیش درآمد این طرح بود تا امپریالیسم روس عکس العمل مردم افغانستان و مردم جهان را در قبال سیاست (Piece Meal) خود ارزیابی و بعد در آینده تصمیم بگیرد.

تجزیه افغانستان - که ما آن را به نام المانی ساختن افغانستان یاد کرده ایم - در صورتیست که امپریالیسم روس در مقابله با نیرو های مقاومت از لحاظ سیاسی و نظامی دچار اشکالات جدی گردد و نتواند در پهنای وسیع کشور نیرو های خود را پراکنده سازد. بنابر این، این طرح برای تجزیه مقاومت و ایجاد تفرقه در میان ملیت ها می تواند به عنوان یکی از حلقه های شیطانی روس مورد استفاده قرار گیرد.

اگر در شرایط و اوضاع کنونی تطبیق طرح المانی ساختن کمتر امکان تحقق می یابد، ولی با پیش رفت مقاومت و به وجود آمدن پیچ و خم های جدیدی در راه مبارزه ما باید از هم اکنون در قبال این طرح آمادگی سیاسی، نظامی و تبلیغاتی داشته باشیم و اهداف روس ها را در این ساحه به مردم خود بفهمانیم و آن ها را در مقابل مانور ها و تحرکات دشمن آماده بسویازیم. چه در آینده ها ممکن است تحولات و تکامل اوضاع در آن جهاتی حرکت نماید که مسأله تجزیه افغانستان همانند کوریا، ویتنام، قبرس و... بالاخره المان در دستور روز قرار گیرد. مهم ترین مسأله در آمادگی برای این قضیه طرح یک برنامه عملی برای حل مسأله ملیت ها و کوشش در راه حل تضاد های ناشی از بقایای روابط قبیله ئی، عشیره ئی و سمتی جامعه عقب مانده است که پایه های مادی توطئه های دشمن را می سازد. طرح همه جانبه این مسأله را باید به مقالات دیگری گذاشت.

۴. فنلاندی کردن افغانستان (Finlandization):

در سال های جنگ عمومی دوم وقتی نیرو های هیتلری حملات خود را بالای شمال و شرق اروپا آغاز نمودند، برخورد نیرو های مختلف در قبال آن متفاوت بود. اتحاد شوروی به عنوان اجراءات احتیاطی حمله ای را بر فنلاند روی دست گرفت و بعد از اشغال فنلاند با حکومت آن کشور به توافق رسید که این حکومت حق ندارد در آینده هیچ گونه عمل مخالف دولت شوروی را روی دست بگیرد و یا در همدستی با دیگران به این کار بپردازد.

فکر فنلاندی کردن اساساً بر روی مفهوم سیاسی "دفاع از خود" استوار است که کشوری از حملات خارجی ترس دارد. بنام برای دفاع از مرز های خود می خواهد کشور های همسایه خود را در چارچوب یک قرارداد رسمی بی طرف بسازد و برای اینکار دست به اشغال آن می زند تا این بی طرف سازی را در وقت کوتاه و با شرایط بهتری به مرحله اجراء درآورد. ولی آیا افغانستان امروز فنلاند سال های اول جنگ عمومی دوم است؟ آیا حمله روس ها به افغانستان برای دفاع از سرحدات جنوبی آن است؟ آیا هدف از حمله بی طرف سازی افغانستان و جلوگیری از دخول آن در پکت ناتو (NATO) و یا امثال آن است؟ و؟؟؟

ما فعلاً سر بحث این قضیه را نداریم و فقط تذکر می دهیم که اگر در آستانه جنگ عمومی دوم و در خلال آن این گونه تحرکات و اجراءات احتیاطی می توانست قابل توجه باشد، در شرایط صلح " فنلاندی کردن " به معنای محدودیت حق حاکمیت ملی یک کشور است. یعنی این که یک کشور "فنلاندی شده" در مورد نیرو های مسلح خود، در باره جهت گیری های سیاسی و در ارتباطات بین المللی خویش آزادی کامل نداشته و مجبور به پذیرش سلسله نورم ها و قواعد خاص است که در اساس با حق حاکمیت ملی در تضاد است. در ترمینولوژی سیاسی اکنون نیز "فنلاندی کردن" افغانستان به معنای محدود کردن حق حاکمیت آنست که در واقع پذیرش شروط روسی در مورد سرنوشت آینده کشور ماست: یعنی در داخل کشور ما با نیروی وابسته به روس و مزدوران آن نه تنها مطابق به قوانین کشوری خود رفتار نمی توانیم، بلکه باید تنها به علت این که دست تأیید روس پشت سر آنهاست، به آن ها امتیازات معینی نیز قایل شویم. باید در مناسبات خود با روسیه قواعد و قوانین دوستی؟ را مراعات کنیم و هیچ دولتی - و یا حتی نیروی سیاسی - حق ندارد جنایات روس را در افغانستان افشاء و مطابق به آن سیاست ملی و بین المللی خود را عیار سازد و در صورت تخطی از آن، آن دولت متهم به دشمنی با روس می گردد که مطابق طرح "فنلاندی کردن"، روس حق مداخله رسمی در امور داخلی افغانستان را دارد. دولت های آینده افغانستان حق ندارند با کشورهای دیگر قرارداد های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و یا نظامی منعقد نمایند که مطابق به فهم روسیه مغایر با صلح و منافع روس در افغانستان است. بنابر این، فنلاندی کردن افغانستان - یعنی افغانستان با "حق حاکمیت محدود"، یعنی همان طریقی را که برژنف در مورد کشور

های اروپای شرقی عنوان می‌کرد و مطابق به آن خلق چکوسلواکی را به خاک و خون کشاند، اکنون در زیر پرده نازک دیپلوماتیک "فنلاندی کردن" افغانستان، خود را مطرح می‌سازد.

طرح فنلاندی کردن افغانستان در واقع حد اقل خواست روس در افغانستان است و آن در صورتی است که مطابق به توازنات داخلی و بین‌المللی طرح‌های سابق الذکر آن قابل تحقق نباشد. در آن صورت روس امپریالیستی حاضر خواهد بود این طرح را بپذیرد و بر ما و همه جهان نیز منت بگذارد! البته باید این نکته را اضافه کرد که طرح "فنلاندی کردن" افغانستان تنها از طرف روس عنوان نمی‌شود، بلکه عده‌ای دیگر از نیروهای بین‌المللی به خصوص در اروپا - نیز در اطراف این طرح می‌پلکند و نقشی برای خود جست و جو می‌کنند.

ب : بدائل امریکایی - غربی برای حل مسأله افغانستان :

ما در باره سیاست افغانی امریکا در مقالات دیگری به صراحت گفته ایم که امریکا اولاً با مسأله افغانستان با یک منطق کمی برخورد می‌نماید. و ثانیاً این که برای امریکا فرصت خوبی میسر شده است تا امپریالیسم روس را در کوه پایه‌های غرور آفرین افغانی میخکوب نموده و ضرباتی بر آن وارد آورد و فکر نمی‌شود امریکا این فرصت طلایی را به آسانی از دست بدهد و اخیراً این که برای امریکا جنگ افغانی بذات خودش ارزش دارد، نه از لحاظ نتایج آن.

بنابر این، حرکت امریکا - و در مجموع غرب - را در مورد حل سیاسی قضیه افغانستان باید با این سه تریکچا مورد مطالعه قرار داد، در غیر آن نمی‌توان به اهداف و روش‌های امریکا به طور واضح و درستی دست یافت.

علاوتاً امریکا به عنوان یک ابرقدرت امپریالیستی نسبت به مسائل مختلف جهان - به ویژه افغانستان - دارای بدیلی واحد نیست که دست و پای خود را با آن ببندد، بلکه بدائل متعددی همزمان برای کار روی دست است که هرکدام بنابر اوضاع متغیر می‌تواند جایگاه معینی از سیاست‌های امریکا را حایز گردد. و ما درین جا به طور مختصر از چند بدیل آن تذکری به عمل می‌آوریم.

۱ - افغانستان ویتنام روسیه:

امریکا از سال‌های ۵۰ تا سال‌های ۷۰ [قرن بیستم] درگیر ویتنام گردید که اثرات آن نه تنها به شکست و فروپاشیدگی ارتش استعماری امریکا منجر گردید، بلکه بالا تر از آن تأثیرات ژرف و دیرپای آن در داخل جامعه امریکا از حرکت ضد جنگ، تورم پولی تا شگاف در میان طبقات حاکمه امریکا - که منجر به ماجرای واترگیت گردید - امتداد یافت. در نیمه دوم سال‌های ۷۰ سیاست انزوگرائی و بودا نمائی کارتر را می‌توان در واقع مرحله بعد از ویتنام در سیاست خارجی امریکا نامید که "عقد شکست" جنگ ویتنام در همه امور سیاست آن حاکم بوده است. اکنون، ما سر تحلیل تأثیرات جنگ ویتنام بر امریکا را نداریم، ولی برای سیاست‌سازان امریکا همیشه این سؤال مطرح بوده است که چگونه می‌توان افغانستان را به ویتنام روسیه مبدل نمود؟

ویتنامی ساختن جنگ افغانستان بر روی چند تر اساسی تکیه دارد: این جنگ باید طولانی باشد - تا چهره استعماری روسیه را به طور کامل افشاء ساخته و پرستیژ جهانی آن را به عنوان دوست خلق‌ها و... ضربت بزند. همچنان باید این جنگ در آن ابعادی حرکت نماید تا تأثیرات آن بر مجموع اوضاع سیاسی، نظامی و اقتصادی روسیه هم در کوتاه مدت و به خصوص در دراز مدت واضح گردد. علاوتاً این جنگ باید آن چنان برای روسیه دست و پا گیر شود که نه بتواند آن را خاتمه دهد و نه هم بتواند به پیروزی برسد و مانند "زخمی که هم درد دارد و هم خارش"، باید مدت زمان درازی روسیه را بیازارد تا با مشغولیت آن در افغانستان بتوان در جا‌های دیگر او را در موضع بی‌عملی و یا اقلماً دفاعی

کشاند. و در صورتی که ممکن باشد، تأثیرات جنگ افغانستان باید به نحوی از انحاء در داخل قلمرو روسیه و اروپای شرقی امتداد یابد.

ولی آیا امریکا می تواند از افغانستان ویتنامی برای روسیه بسازد؟ از نظر ما با وجود این که جنگ افغانستان به ذات خود پوتانسیل ویتنامی شدن را دارد، ولی بنابر علل و عوامل خارجی به خصوص سیاست های خانه خراب کن کشور های همسایه و امریکا، دست در دست هم مقاومت مردم ما را از مجرای اصلی آن در کانال های محدود کننده مورد نظر خود جهت می دهند، به طور روز افزونی این پوتانسیل از بین می رود.

پمپ کردن سازمان های خود ساخته پشاور، کمک های مالی، تسلیحاتی بی حساب برای آن ها، سوء استفاده از نیازمندی های اولی و ضروری مهاجران برای ایجاد دم و دستگاه برای سازمان های معینی، ضربت زدن نیرو های مستقل ملی و انقلابی چه از لحاظ نظامی - با حملات نابود کننده دست های دراز و بی اراده مزدوران ارتجاع در داخل کشور - و چه از لحاظ سیاسی - با محدود کردن ساحه زندگی و فعالیت آن نیرو ها در داخل و در کشورهای عقب گاه، بند و بست ها و پخت و پز های بین المللی برای به قدرت رسانیدن نیرو های گندیده، در حال زوال و بی کفایت و... آن طومار طویلی از تجاوز به حق تعیین سرنوشت ملت غیور و با شهامت ماست که در راه آزادی خود در هشت سال پیش از یک میلیون شهید داده است و اکنون نیرو های رقیب امپریالیسم روس بدون درس آموزی از تجربه روسی می خواهند مزدوران دیگری را بر مقدرات مردم ما حاکم سازند.

گرچه نتیجه این سیاست ها در طول چند سال اخیر کاملاً مبرهن شده است و ما در این جا در پی توضیح و تشریح همه جانبه آن نیستیم. ولی آنچه اهمیت دارد این است که این سیاست مانع اصلی ویتنامی شدن افغانستان به مفهوم علمی آن است و فقط می تواند در حالات معینی و تحت شرایط مشخص این ویتنامی شدن به طور مسخ شده و کاریکاتوری تأمین گردد.

به مفهوم این که این جنگ می تواند مدت زمان درازی دوام بیاورد و امریکا می تواند از ورای آن برای خود امتیازاتی هم در منطقه و هم در سطح جهان دست و پا کند که ما در قسمت بعدی مقاله روی آن مکث خواهیم کرد، ولی این سیاست ها به احتمال زیاد - و شاید به طور قطع نمی تواند نهایت پیروزمندی برای گردانندگان آن به ارمغان بیاورد.

۲ - افغانستان کامبوج روسیه:

در طرح کمبودیائی کردن، آن چه اساسی است، خود کامبوج و آزادی آن نیست، بلکه تمثیل کردن آن به عنوان پدیده عظمت طلبانه یک قدرت بزرگ و یا بزرگ نمای خارجی است که به خاطر منافع آزمندانۀ خود ملتی را به خاک و خون می کشد. ویتنام عظمت طلب اکنون مقدرات ملت کامبوج را زیر چکمه های عساکر خود له و نابود کرده است. عکس العمل غرب در این مورد فقط در این نقطه مضمّن است تا کشور های جنوب شرق آسیا را از نیپال تا اندونیزیا و فلپین همگی به دور برنامه مشترک دفاع از خود در مقابل توسعه جوئی و عظمت طلبی ویتنامی (که واقیعت دارد) در زیر چتر حمایتی غرب بسیج نماید. برای امریکا نه خمر های سرخ قابل پذیرش است و نه حتی شهزاده سیهانوک. بناءً این نه خود کامبوج، بلکه کشور های جنوب شرق آسیاست که در زیر رگبار تجاوز ویتنام به کامبوج خود را در آغوش امریکا بیندازند. در مورد افغانستان - علی رغم وعده های رنگین آقای ریگان به هیأت تنظیم های پشاور به سرکردگی آقای ربانی - آزادی افغانستان و جست و جوی رسیدن به آن مطرح نیست. آنچه عمده تر و اساسی تر مطرح است، اینست که در ارتباط با مسأله افغانستان کشور های جنوب آسیا، خاور دور و جنوب شرق آسیا بسیج شده و در نوعی رابطه هماهنگ با سیاست های امریکا قرار گیرند.

البته این بدیل در آن صورت می تواند بیشتر مورد توجه قرار گیرد که مسأله افغانستان از حالت "ویتنامی" خود بنابر دلایل معین خارج گردد. به معنای این که مسأله افغانستان در قمار های بین المللی مورد معامله قرار گیرد و یا نیرو های وابسته به امریکا بنابر ضعف ذاتی خود نتوانند وظائف محوله خود را به درستی انجام دهند و غرب مجبور شود استراتژی جدیدی در مورد افغانستان مطرح سازد و یا... به هر حال کامبودیائی کردن مسأله افغانستان از نظر امریکائی ها اصولاً در زمانی مطرح می شود که افغانستان مورد معامله قرار گیرد. باری در سال ۱۹۸۱ مجله **(International Affairs)** چاپ امریکا که نویسندگان آن اکثراً نمایندگان فکری سیاست خارجی امریکا اند، قضیه افغانستان را چنین مطرح نمود: آیا افغانستان بیشتر ارزش دارد یا دیتانت؟ پاسخ آن ها این بود که سیاست سازان امریکا نباید اجازه دهند که قضیه افغانستان به منافع دیتانت صدمه وارد نماید. دقت در میان سطور این کلمات به معنای اینست که امریکا نباید روسیه را در قضیه افغانستان تا آن حدی زیر فشار قرار دهد که طرف مقابل نیز مجبور به رویارویی شود. چه این رویارویی در افغانستان، خاورمیانه و یا امریکای لاتین باشد. بلکه باید این فشار حساب شده و هدفمند باشد تا حد اکثر استفاده از آن صورت بگیرد. اتلانتهی سیست ها (و یا نیروی اروپائی طرفدار سیاست امریکا) در اروپا نیز بار ها این قضیه را تکرار کرده که اکنون روسیه در افغانستان گیر افتاده است، برای غرب فرصت خوبی است که باید آن را در دیگر نقاط جهان برچیند. این گفته نیز مؤید این حقیقت است که (امریکا - غرب) به طور عموم افغانستان را جزو قلمرو نفوذ روسیه می دانند و هیچ گونه توهمی در این مورد نزد آن ها وجود ندارد. آن چه در افغانستان مورد حمله قرار گرفته است، نه سرنوشت ملت و مردم افغانستان، بلکه "قوانین بازی" بین المللی میان ابرقدرت هاست که مختل شده است و باید عکس العمل های متوالی و گسترده این قوانین دو باره احیا گردد. و کامبودیائی شدن افغانستان می تواند به تثبیت این "قوانین" و احیای آن یاری رساند.

ادامه دارد